

# مارکس چه می‌گوید؟

ارنست فیشر و فرانتس مارک

ترجمه به انگلیسی: آنا بوستوک

مقدمه و یادداشت‌های تاریخی از جان بلامی فاستر  
به‌ضمیمه‌ی روش مارکس؛ نوشته‌ی: پل م. سوئیزی

ترجمه‌ی فیروز جاوید



نشر اختران

## فهرست

|     |   |
|-----|---|
| ۷   | مقدمه: نوشته‌ی جان بلامی فاستر                      |
| ۴۵  | سال‌شمار زندگی مارکس                                |
| ۵۱  | پیشگفتار نویسنده                                    |
| ۵۳  | فصل اول: رؤیای انسان کامل                           |
| ۷۳  | فصل دوم: کار خلاق                                   |
| ۸۰  | فصل سوم: تقسیم کار و بیگانگی                        |
| ۹۹  | فصل چهارم: خصلت بت‌وارگی کالا                       |
| ۱۱۱ | فصل پنجم: طبقات و مبارزه‌ی طبقاتی                   |
| ۱۳۵ | فصل ششم: ماتریالیسم تاریخی                          |
| ۱۵۲ | فصل هفتم: ارزش و ارزش اضافه                         |
| ۱۶۹ | فصل هشتم: سود و سرمایه                              |
| ۱۸۱ | فصل نهم: مسئله‌ی فقر فزاینده                        |
| ۱۹۱ | فصل دهم: نظریه‌ی انقلاب                             |
| ۲۰۱ | فصل یازدهم: دیکتاتوری پرولتاریا، سوسیالیسم، کمونیسم |
| ۲۱۳ | فصل دوازدهم: جنبش کارگری و انترناسیونال             |
| ۲۲۴ | فصل سیزدهم: فلسفه‌ی عمل                             |
| ۲۳۲ | فصل چهاردهم: مارکسیسم امروز                         |
| ۲۳۹ | پیوست: روش مارکس (نوشته‌ی پل م. سوئیزی)             |



## مقدمه

نوشته‌ی جان بلامی فاستر<sup>۱</sup>

از طنزهای عجیب و غریب روزگار این است که، حتی در عصر دسترسی نامحدود به منابع، در بدفهمی و تحریف نظریه‌ها هیچ حد و مرزی وجود ندارد. در این مورد، نمونه‌ای افراطی‌تر از آنچه در چند دهه‌ی گذشته درباره‌ی نظریه‌ی کارل مارکس روی داده نمی‌توان یافت. در جراید، در سخنرانی‌های سیاستمداران، در کتاب‌ها و مقالات عالمان اجتماعی و فیلسوفان معتبر ارجاع‌های مکرری به مارکس و مارکسیسم وجود دارد. با وجود این، به نظر می‌رسد به‌جز چند استثنا، سیاستمداران و روزنامه‌نگاران هرگز حتی نیم‌نگاهی به یک سطر از نوشته‌های مارکس نینداخته‌اند؛ عالمان اجتماعی نیز به حداقل شناخت از مارکس رضایت دارند؛ و آن هم درست به این دلیل که کسی که در حوزه‌ی تحقیقات اجتماعی اقتدار و جایگاهی دارد گفته‌های جاهلانه‌ی آنان را به چالش نمی‌گیرد.

اریک فروم<sup>۲</sup>

اعتبار کارل مارکس در مقام یکی از تأثیرگذارترین متفکران همه‌ی زمان‌ها بی‌چون و چرا است. علوم نوین اجتماعی بدون او غیر قابل تصور است. با وجود این، کسی که می‌کوشد در اوضاع و احوال کنونی به مطالعه‌ی اندیشه‌ی مارکس بپردازد، بی‌درنگ با دو مشکل مواجه می‌شود. نخست

---

1. John Bellamy Foster

۲. فروم، اریک، مفهوم انسان در نظر مارکس، ص ۱ (این کتاب را با عنوان سرشت راستین انسان همین قلم ترجمه و نشر اختران (۱۳۸۵) منتشر کرده است.)



اینکه خواندن آثار مارکس آسان نیست. تحلیل‌های او اغلب پیچیده و دشوارند، و شیوه‌ی تفکر او برای کسانی که به ارزش‌ها و منطق جامعه‌ی موجود خو کرده‌اند بیگانه می‌نماید. به علاوه، بسیاری از خوانندگان امروزی با جزئیات تاریخی‌ای که در اغلب آثار مارکس بدیهی تلقی می‌شوند، ناآشنایند. دوم اینکه تفسیرهای اندیشه‌های مارکس - که خوانندگان می‌توانند برای کمک به آنها رجوع کنند - احتمالاً بیش از اندیشه‌های دیگر متفکران عامدانه تحریف شده و، به گونه‌ای که ارنست فیشر می‌نویسد، «با همه‌ی انواع تبلیغات درآمیخته» اند.

در دوره‌ی جنگ سرد، هر دو طرف، انگاره‌های مارکس را اغلب کاملاً به شیوه‌های مشابه یا مکمل هم، به عمد، تحریف و دستکاری کردند. مارکس در آموزه‌های رژیم‌های کمونیستی اتحاد شوروی و اروپای شرقی به متفکری تک‌بعدی و جزمی تقلیل یافت، کسی که ممکن بود در حمله به سرمایه‌داری مورد استفاده قرار گیرد. اما او همچون متفکری فاقد آن چشم‌انداز انتقادی در نظر گرفته می‌شد که بررسی دقیق جوامعی را ممکن می‌کرد که خود را سوسیالیست می‌نامیدند. در سوی دیگر جنگ سرد، در جهان سرمایه‌داری و بازار آزاد، قرائت‌های نادرست نوشته‌های مارکس، با هدف سست کردن اساس اندیشه و وجه انتقادی آثار او، با شدت بیشتری نسبت به آن سوی دیگر، رواج داشت. در عین حال نسبت به جوامع یا جنبش‌هایی تردید ایجاد می‌شد که تحت تأثیر انگاره‌های او بودند.

این انحرافات در عصر پیروزمندنمایی<sup>۱</sup> بازار آزاد تداوم یافته‌اند. امروزه با این تصور که یافته‌های مارکس مجموعه‌ای از پیش‌بینی‌های ناصحیح بیش نیستند، این نظر که «مارکس در اشتباه بود» به گفتمان رایج روشنفکرانه تبدیل شده است. گویی ایده‌های او را چیزی جز مجموعه‌ای از پیشگویی‌های به ناکامی انجامیده تشکیل نمی‌دادند. ما ترغیب شده‌ایم

1. triumphalism

باور کنیم آنچه او گفته چیزی نیست که دیگر، به جز از جنبه‌ی عتیقه‌شناسی، اهمیت درجه اولی داشته باشد: باید مارکس را همان‌طور بخوانیم که ممکن است افلاتون را بخوانیم. بار دیگر با استناد به فیشر باید گفت «ضرورت دارد که مارکس واقعی را در برابر تصویر تحریف‌شده‌ی وی قرار داد». این هدف اصلی کتاب مارکس چه می‌گوید؟ است. ارزشیابی اجمالی و کلاسیک فیشر از اندیشه‌ی مارکس نخستین بار در سال ۱۹۶۸ در وین و تحت عنوان آنچه مارکس واقعاً گفت منتشر شد.<sup>۱</sup>

ارنست فیشر (۱۸۸۹ - ۱۹۷۲)، روشنفکر سیاسی، سردبیر، منتقد ادبی و شاعر اتریشی برای به عهده گرفتن وظیفه‌ی نگارش چنین کتابی صاحب صلاحیت بود. فیشر در حکومت موقت اتریش پس از جنگ جهانی دوم در مقام وزیر آموزش خدمت کرد. او همچنین سال‌ها از چهره‌های پیشرو حزب کمونیست اتریش بود. با وجود این، اندیشه‌ی سیاسی فیشر، اندیشه‌ی مارکسیست مستقلی بود؛ مارکسیستی که انضباط حزبی را به دفعات زیر پا گذاشت. او تحت تأثیر سنت اومانستی مارکسیسم قرار داشت و اثر اصلی‌اش را با عنوان ضرورت هنر: رویکردی مارکسیستی (۱۹۶۱)<sup>۲</sup> به رشته‌ی تحریر درآورد. او در سال ۱۹۶۹، به خاطر تقبیح صریح تجاوز اتحاد شوروی به چکسلواکی از حزب کنار گذاشته شد. فیشر به صراحت اعلام کرد همه‌ی کمونیست‌های اروپایی از نظر اخلاقی و سیاسی موظف به قطع پیوندهای خود با رهبری اتحاد شوروی در مسکو هستند. فیشر به منزله‌ی متفکر مستقل مارکسیست در خارج از جریان‌ات اصلی ایدئولوژیکی جنگ سرد ایستاد. این استقلال اندیشه به وضوح در کتاب مارکس چه می‌گوید؟ بازتاب یافته است؛ کتابی که با

۱. این کتاب از جمله به دلیل وجود کتاب‌های مشابه، مثلاً کتاب آنچه مارکس واقعاً گفت نوشته‌ی ه. ب. آکتون (H.B. Acton) در ترجمه‌های مختلف با عنوان‌های مختلفی منتشر شده است.

۲. این کتاب با عنوان ضرورت هنر در روند تکامل اجتماعی با ترجمه‌ی فیروز شیروانلو به فارسی منتشر شده است. (مترجم)